نسیم اعتمادی/ شهروند

چرخی در خانه محمود اعتمادزاده که در یک قدمی از بین رفتن است

دیدار با میراث «به‌آذین»

در صورت نجات، خانه محمود اعتمادزاده به موزه و بنیاد فرهنگی تبدیل خواهد شد

معاون میراث فرهنگی استان تهران: برای ثبت ملی خانه محمود اعتمادزاده مدارک در حال تکمیل است تا به شورای ثبت وزارتخانه ارسال شود

[مهتاب جودکی] بیم آن است که بسازوبفروش‌ها خانه م.ا. به‌آذین را بکوبند. ۱۴ سال پس از مرگ محمود اعتمادزاده یا آن‌طور که خودش در وصیتنامه‌اش نوشته «پیوستن فرزند زمین به مادر» خانه او در محله آریاشهر هنوز همان خانه است؛ اتاق کوچک ساده‌اش، کتاب‌های چیده‌شده تا سقف، نقاشی‌ها و قاب عکس‌ها، صندلی‌ها و گرامافون. ۶۰درصد خانه که روزگاری محل دیدار نویسندگان و شاعران و هنرمندان بود، افتاده دست غیر. فرزند به‌آذین، صاحب آن ۴۰درصد باقی‌مانده، ساکن خانه و حافظ میراث پدر است و مالکِ دیگر دستور خلع ید گرفته و می‌گوید تا یک هفته دیگر باید این خانه را تخلیه کرد. مسئولان میراث فرهنگی تهران چند وقت پیش که اخبار تهدید خانه اعتمادزاده دست‌به‌دست شد، به این خانه آمدند و وعده دادند برای تکمیل پرونده ثبت و نجات آن. کاوه، فرزند مترجم صاحبنام، اما می‌گوید: «چطور این خانه را خالی کنیم که هر گوشه‌اش یادی از به‌آذین است؟» او می‌خواهد این خانه را که یادگار یکی از بنیانگذاران کانون نویسندگان ایران، مترجم و نویسنده متفکر برجسته است، به موزه و بنیاد فرهنگی تبدیل کند.

کاوه، فرزند به‌آذین صاحب آن ۴۰درصد باقی‌مانده، ساکن خانه و حافظ میراث پدر است و مالکِ دیگر دستور خلع ید گرفته و می‌گوید تا یک هفته دیگر باید این خانه را تخلیه کرد

این خانه ارث من نیست

به‌آذین روی همین میز ساده می‌نوشت؛ میز که نه، گوشه‌ای خلوت از کتابخانه‌ای چوبی. در همین اتاق کوچک و پرنور «که هم خوابگاه است و هم جای کار». یک سوی میز رنگ‌پریده است، جای دست راست او است. سال ۱۳۲۰ در جریان اشغال ایران، روس‌ها بندرانزلی را بمباران کردند و به‌آذین زخمی شد و دستش را قطع کردند. از آن وقت که بیست‌وهفت ساله بود، با همین یک دست می‌نوشت و می‌نوشت تا سال ۸۵. کاوه اعتمادزاده، فرزند او همه چیز را مثل قبل نگه داشته؛ اتاقش را که «از همه سو قفسه‌ها و کشوهای آن به کتاب و نوشته و اعلامیه و مجله و بریده روزنامه‌ها انباشته است: از کف تا سقف، همه آشکار و در دسترس...» (از خاطرات م.ا. به‌آذین)، تخت و صندلی‌های راحتی، بارانی کرمی و صندلی چرخ‌دارِ ماه‌های آخر حیاتش را. مهم‌ترین آثار رومن رولان در همین اتاق به شیوایی به فارسی ترجمه شد، رمان‌های چهارجلدی ژان کریستف و جان شیفته، سفر درونی و کولا برونیون. یا دن آرام و زمین نوآبادِ میخاییل شولوخوف هم همین‌جا ترجمه شد و این نویسندگان به ایرانیان شناسانده شدند. از محمود اعتمادزاده ده‌ها ترجمه، تألیف، مستندنگاری، نقد و پژوهش باقی مانده است و این خانه یادگار او است.

کاوه اعتمادزاده می‌خواهد این خانه بماند، در گوشه‌گوشه خانه می‌چرخد و اشیای بازمانده را یکی‌یکی نشان می‌دهد: «این ماشین تایپش است که گاهی که لازم بود، بیانیه‌ای صادر کند. این هم مجموعه کتاب‌های کیهان هفته است که او سردبیرش بود. همه را نگه داشته‌ام. این همان بارانی است که عکس‌های زیادی با آن دارد. آن هم ویلچری است که سال‌های آخر که دیگر آن شخصیت پرشور و مقاوم از پا افتاده بود، روی آن می‌نشست.» او خودش در این خانه ساکن است. «اینجا باید بنیاد فرهنگی شود. من هم از اینجا می‌روم. من هم مثل دیگران، مثل مردمی که می‌خواهند اینجا حفظ شود. من نه به‌عنوان یک وارث، به‌عنوان یک فرهنگ‌دوست می‌خواهم اینجا را نگه دارم. مگر حافظ و مولوی و نیما وارث دارند؟ به‌آذین متعلق به کل جامعه است. در تمام دنیا میراث نویسندگان را برای ارتقای فرهنگی مهم می‌دانند. خانه‌های افراد برجسته حفظ می‌شود، موزه می‌شود و محل دیدار. این خانه‌ها غنیمت است و مایه مباهات. ما با این همه سابقه فرهنگی کم از دیگران نداریم. در دوران معاصر هم عناصر غنی فرهنگی را باید پاس بداریم.»

حالا مرتضی ادیب‌زاده، معاون میراث فرهنگی استان تهران به «شهروند» می‌گوید: «همکاران واحد ثبت اداره میراث فرهنگی استان تهران، به تازگی بازدیدی از خانه به‌آذین داشتند و مستندسازی کردند. در این بازدید کارشناس مسئول موزه هم حضور داشت تا ظرفیت این خانه برای تبدیل آن به خانه-موزه، بررسی شود. برای ثبت ملی خانه محمود اعتمادزاده، مدارک در حال تکمیل است تا به شورای ثبت وزارتخانه ارسال شود.»

به گفته او با شیوع ویروس کرونا، برگزاری جلسات تا حدودی عقب افتاده است و کار ثبت خانه به‌آذین هم دیرتر انجام خواهد شد: «در اولین جلسه‌ای که به بررسی موارد ثبتی استان تهران اختصاص پیدا کند، به خانه به‌آذین خواهیم پرداخت. از پیش مدارک را ارسال می‌کنیم تا در فهرست جلسه اختصاصی استان تهران، در کنار بناهای دیگر قرار بگیرد.» با وجود تلاش مالکان برای مزایده و خلع ید خانه به‌آذین، معاون میراث فرهنگی همچنین خبر می‌دهد که با شهرداری منطقه ۲ مکاتبه خواهیم کرد که جلوی هر تلاشی برای تخلیه و تخریب خانه گرفته شود.

محافل فرهنگی در خانه به‌آذین

خانواده به‌آذین پیش از آنکه به این خانه بیایند، در خیابان ایران، ساکن خانه کوچکی بودند در طبقه دوم یک پاساژ. «ما در سال ۴۶ به این خانه آمدیم. عمویم اصرار کرد که این خانه را بخریم. می‌گفت در آریا شهر خانه‌هایی هست که ۷۰ هزار تومان می‌فروشند. پدرم می‌گفت که ۳۰ هزار تومان بیشتر ندارد. عمو ۳۰ هزار تومان از بانک وام گرفت و به هر ضرب و زوری بود به‌آذین صاحبخانه و تا آخر عمر اینجا ماندگار شد. این خانه تا سال ۸۵ مثل یک مرکز فرهنگی بود. چه بزرگانی که اینجا نیامدند. حیف است که این خانه ویران شود.» سقف از چند جا نم داده و ریخته. کاوه می‌گوید میراث به‌آذین در معرض خطر است: «یکی، دو سال پیش ۶۰درصد این خانه را بقیه ورثه به علت نیاز مالی فروختند. حالا بیشتر ملک دست بساز و بفروش‌هاست. آنها که هر کدام ۳۰درصد خانه را در اختیار دارند از مسیر قانونی رفته‌اند. یکی از آنها دستور خلع ید اینجا را گرفته است و در حال پیگیری است. می‌گوید هفته دیگر می‌خواهد اینجا را تخلیه کند. اما من این اثاث قدیمی پدر را کجا ببرم؟ نگه‌داشتن اینجا فقط خواسته من نیست، دوستداران فرهنگ هم جلوی این کار را می‌گیرند. به‌خصوص که حالا کرونا آمده و امکان تخلیه نیست، موضوع را با دادگاه مطرح می‌کنیم و از میراث کمک می‌گیریم که این‌طور نشود.» بعد خانه پدری صادق هدایت را مثال می‌آورد که بی‌تکلیف در گوشه‌ای از تهران رها شده و خانه‌های دیگر اهالی فرهنگ که فراموش شده و در معرض تخریب است. «او باید قبول کند که در مقابل خواست مردم و مسئولان فرهنگی قرار نگیرد و با گرفتن حق و حقوقش اجازه دهد اینجا به درستی به شکل یک میراث دیده شود. تخریب اینجا عملی خلاف فرهنگ است.» او از رفت‌وآمدها به خانه به‌آذین می‌گوید: «پدر فعال فرهنگی بود و نویسنده، هنرمند، بازیگر تئاتر و شاعر از هر طیفی به خانه‌اش می‌آمدند. حتی قبل از دهه ۵۰، جلال آل‌احمد هم زیاد اینجا می‌آمد. باز هم نام‌هایی یادم هست؛ نادر ابراهیمی، بهرام بیضایی، سپانلو، سایه، کسرایی.» عکسی از توران میرهادی روی میز است. «مدیر مدرسه ما بود. زیاد اینجا می‌آمد.»

میرهادی، استاد ادبیات کودک در یکی از شب‌های بخارا (جشن یکصدمین سالروز تولد به‌آذین) درباره اعتمادزاده گفته بود: «من که در آن دوران دانشجویی بودم که سعی می‌کرد نظام‌های تعلیم و تربیت و درواقع کارهای درست را برای آموزش و پرورش انتخاب کند، یکی از کارهایی که کردم این بود که رفتم پیش آقای اعتمادزاده تا بپرسم چه بکنیم که انسان تربیت بشود و درواقع انسان مقام خودش را در انسانیت به دست بیاورد و هدفش بشردوستانه باشد. ایشان درواقع مرا در تمام طول سال‌هایی که کار کردم به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم راهنمایی کرد. اولین چیزی که ایشان به من توصیه کردند، گفتند رقابت را از مدرسه بردار و چنین شد که مدرسه و کودکستان فرهاد تأسیس شد و ما رقابت را از مدرسه برداشتیم.»

درباره به‌آذین

محمود اعتمادزاده (م.ا. به‌آذین) ۲۳ دی ۱۲۹۳ در رشت به دنیا آمد و آموزش ابتدایی را همانجا گذراند. سه‌سال نخست متوسطه‌اش در مشهد بود و سه‌سال آخرش در تهران. سال ۱۳۱۱ همراه دانشجویان اعزامی به فرانسه رفت و آنجا در رشته‌های زبان فرانسه، مهندسی دریایی و مهندسی ساختمان دریایی تحصیل کرد. ۶سال پس از آن در زمان جنگ جهانی دوم به ایران بازگشت و به نیروی دریایی پیوست. به‌آذین دوسال با درجه ستوان دومی در خرمشهر خدمت کرد و بعد به انزلی منتقل شد و ریاست تجهیزات نیروی دریایی را در دست گرفت. شهریور ۱۳۲۰ در جریان اشغال ایران، در بمباران انزلی توسط روس‌ها، زخمی شد و دست چپش را از دست داد. سه‌سال پس از این حادثه، از ارتش استعفا کرد و به وزارت فرهنگ منتقل شد. تدریس زبان فرانسه و ریاضیات در دبیرستان‌ها و کار در کتابخانه ملی در همین سال اتفاق افتاد. پس از کودتای ۱۳۲۳ به کار ترجمه پرداخت و همان سال‌ها کانون نویسندگان ایران به راه افتاد. نخستین آثارش که بعضی از آنها مقالات سیاسی بود، در همین سال در نشریه مردان منتشر شد.

او در همان وقت همکاری با حسن ارسنجانی و نشریه داریا را آغاز کرد و اولین قصه‌های کوتاهش را که مشهورترین علی گابی آنهاست، در همین نشریه منتشر کرد. اعتمادزاده پس از مدتی کارمند کتابخانه ملی و در سال ۱۳۲۵ برای ۴۵ روز از طرف دکتر فریدون کشاورز به معاونت اداره کل فرهنگ گیلان منصوب شد. پس از خروج کشاورز و رفقایش از کابینه قوام، دوران معاونت او در فرهنگ گیلان نیز به سر آمد و دوباره برای کار به کتابخانه ملی برگشت. به‌آذین سردبیر نشریات صدف، پیام نو، کتاب هفته، سوگند، پیام نوین، اتحاد مردم، فصلنامه شورای نویسندگان و هنرمندان ایران بود و دبیری جمعیت ایرانی هواداران صلح.

از او ترجمه‌هایی از آثار نویسندگان مطرح دنیا به جا مانده است؛ بالزاک، شکسپیر، گوته، رومن رولان و شولوخف. مترجمان بسیاری از او الهام گرفته‌اند و کتاب‌دوستان با آثار او نویسندگان را شناختند.

آشنایان با ادبیات او را می‌شناسند و نامش را بر کتاب‌ها دیده‌اند؛ باباگوریو، زنبق درّه و چرم ساغری نوشته اونووره دو بالزاک، شاه لیر، هملت و اتللو نوشته ویلیام شکسپیر، استثنا و قاعده نوشته برتولت برشت، زمین نوآباد نوشته میخائیل شولوخف، سفر درونی نوشته رومن رولان و بسیار آثار ترجمه دیگر. پراکنده، دختر رعیت، نقش پرند، مُهره مار، قالی ایران، گفتار در آزادی، شهر خدا، میهمان این آقایان، از آن سوی دیوار، بار دیگر، این‌بار و از هر دری هم از آثار تألیفی اوست